

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

آزاد ل.
۱۰/۱۲/۰۹

ما، در وطن خود بیگانه هستیم

هموطنان شریف و آگاه ما در جریان سه دهه اخیر شاهد تحولات سیاسی و پادشاه گردشی هائی در سرزمین با افتخار و مرد خیز مابوده و اجراءات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن دولت ها را که هیچ کدام شان مردمی نبوده در صحنه عملی مشاهده نموده اند و هم به یاد دارند و میدانند که چه طوری آنها به قدرت رسیده و مدتی را به نام شاه، رییس جمهور و امیر در عقب نگهداشتن رشد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و همچنان در سرکوب جنیش های مردمی رول بازی نموده اند تا باشد که با داران غربی، شرقی و عربی شان از آنها حمایت همه جانبه نموده و همیشه مورد تقصد و نوازش آنها قرار داشته باشند و هر کدام به نوعی از انواع از هیچ نوع خدمت و پا بوسی به نیروی های استعماری و استثماری دریغ نکرده و خالصانه منحصیث فرزندان شیطان بزرگ همیشه منافع ملی افغانستان را قربانی خواست های آن قدرت ها ساخته اند؛ تا خود شان مدتی ولو کوتاه هم اگر باشد در اریکه قدرت تکیه زده و این ملت داغیده و ستمکش را به کجراه های سیاسی و اجتماعی تاجائی که مقدر باشد، بکشانند.

کشور و مردم مظلوم ما در زمان چهل سال سلطنت (بابای طالبان) هیچ نوع رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را شاهد نبودند در حالیکه خود شان در زندگی روز مره خود تغییر های مثبت آورده بودند مثلاً تغییر شکار گاه و محلات تفریحی خود ذات ملوکانه و فامیل شان و فارم های تربیه فیل مرغ ها و غیره تغییراتی بوده که میتوان به سطح کشوری مثل افغانستان آنرا پیشرفت های مثبت در سطح خانوادگی (سایه خدا) دانست.

خوب آن بیچاره ۱۸ ساله بود که شاه شد. از سیاست و دولت داری چیزی نمیدانست. این هاشم خان، شاه ولی خان، شاه محمود خان، سردار محمد داوود و چند خان دیگر ازین خاندان به همکاری خاندان رو حانیون مر تجع بودند که آنچه انگلیس میخواست و همان را برای ملت و مملکت لازم میدیدند، عملی میکردند؛ از ترقی و پیشرفت های اجتماعی خبری نبود. تنها چیزی که تا اندازه ای گرچه در خفا انجام میشد- از فعالیت های اصلی این سلطنت را تشکیل میداد حبس و اعدام فرزندان صدیق کشور بود. جرم و جنایات این خاندان خیلی ها هم زیاد و از حوصله این مقاله خارج است البته کتاب (افغانستان در مسیر تاریخ) نوشته میر غلام محمد غبار تا اندازه توان گوشه هائی ازین جنایات را روشن ساخته است. خوب ظاهر شاه یک وقتی که متوجه شد (شاید هم نظر به سفارش و یادهائی

دیگران) و شاید هم خودش شده باشد که هیچ کار مثبتی را در راستای خدمت به مردم انجام نداده است و ملت در همان شرایط فقر و بد بختی های قرون وسطائی زندگی بخور و نمیری را میگذراند، اما دیر شده بود و او نمیتوانست از مصروفیت های شخصی خود و سر گرمی هائی که در دره آجر با سید کیان داشتند، صرف نظر نموده و بساط عیاشی های کوچک خود را (کوچک به تناسب عیاشی شاهان قبلای اسلامی) جمع و متوجه مملکت داری و رعیت پروری شوند. با درک این مسأله که هیچ شاهی نمیتواند ملی و عادل باشد سرو سامان و دستگاهش باید توسط انقلاب میهنی توده ها سر نگون میشد، نه اینکه توقع میرفت که آنها لطف فرموده و تغییرات عمیق بنیادی را به نفع مردم به وجود آرند.

گرچه بوت پاکان خاص دربار (ح.د.خ) در زمانش از مترقی بودن او نوشتند و از هیچ نوع خدمت گاری هائی که مخصوص و خاصه شان خودشان بود دریغ نکردند و در باره غیر مسؤول بودن و واجب الاحترام بودن شاه هر چاپلوس خلقی و پرچمی در تلاش بودند تا یک از دیگری سبقت گیرند نوشته ها کردند. شعار ها دادند و ... خدمت ها کردند و ... امادر آن شرایط با وجودی که مبارزات شدید و بی امان انقلابیون پیشتاز (شعله ای ها) علیه تمام اشکال استعمار، استبداد دستگاه فرتوت دولتی و هم در جهت افشاء و بیرون کشیدن چهره های اصلی سازشکاران و زاغ های لاشخور "ح.د.خ" دوام داشت اما عملیه انقلاب مردمی نسبت عدم تشکل نیروی های انقلابی و مردمی و نرسیدن به پختگی کامل آن و نا مساعد بودن ذهنیت عامه در پذیرش انقلاب مردمی یعنی عدم موجودیت شرایط عینی و ذهنی عملی نشد و ظاهر شاه - شاه بود و یک تعداد دیگر اجراء کنندگان دستور های شان و گروهی هم به دعا گوئی او مشغول و سرگرم مطیع ساختن و آرام نمودن مردم زیر نام اطاعت از سایه خدا بودند و بس.

کودتای داوود خان به همکاری همین وجدان فروخته ها عملی شد و نامش را انقلاب گذاشتند. او هم از همان خاندان بود و دم و دستگاه دولتی اش پر بود از رقاصه های سیاسی وطن فروش اعضای "ک.گ.ب" و نماینده های "آی.اس.آی".

جناب شان هم به پیروی از رهنمود های مشاوران وجدان فروخته، عمل مثبتی را در راستای شگوفانی کشور نتوانستند و یا نخواستند انجام دهند به جز همان زندان و شکنجه فرزندان صدیق و رهروان راه آزادی. تا اینکه چند نمک حرام ملی، نوکر های شوروی و جاسوس های چند جانبه (ح.د.خ) با ایجاد کودتای لگام گسیخته به قدرت رسیدند و ادعای جمهوری دموکراتیک را کردند و با شعار های کاذب و فریبکارانه به تاراج هستی های ملی و معنوی این ملت مظلوم مشغول شدند. که از روز شروع آن تا آخرین روز سر نگونی شان روی مصلحت های قدرت های استعماری یک لحظه هم از کشتن و به زندان انداختن فرزندان صدیق و وفا دار به انسانیت و مردم ما دریغ نکردند. به هر شکلی در هر جائی که سراغ آنها را پیدا میکردند مثل دیوانه های زنجیری حمله، زندانی و شکنجه و تیر باران مینمودند. آنها دیگر دشمن نداشتند به جز همین نیروهای ملی و مترقی که همه به نام (شعله ای) آنها را میشناختند و در پهلوی آن هر حرکت ملی و انسانی بیرحمانه سرکوب میگردید و همه توجه برای خوشنود ساختن بادران و رهبران شان که گاهی هم آنرا به نام همسایه بزرگ شمالی ما یاد میکردند، بود. آنها هدایت میدادند و اینها عملی میکردند و از (نابغه شرق تا نجیب الله که در آخر دوره قدرتش مکارانه قرآن میخواند و آیت میگفت) هیچ کدام شان دو وظیفه خاینانه را فراموش نکردند: خدمت به شوروی و کشتن انقلابیون.

تا اینکه به زور بازوی رزمنده ملتی خسته از ظلم و بی عدالتی با قربانی دو میلیون انسان دلیر و با شهامت این سرزمین گلیم شان جمع و ضجه ها و ناله های مکارانه شان خفه شد. اما مثلیکه این وطن و این مردم به اصطلاح طالع ندارد؛ چون خابنبن و آدم فروشان و تاجران دین با ریش های طویل و بعضا رنگ کرده با جنرالان پاکستانی وارد این خاک شده و چوکی ها (چور) شد. هر کسی هر مقامی را میخواست گرفت و شروع نمودند به چپاول باقیمانده موجودیت خاک و دارائی ملی و هستی مردم. افتخار به موجودیت حمید گل و جنرالان پاکستانی در مجالس شان و اطاعت از فرمانها و هدایات آنها در راستای غارتگری دارائی عامه و محو افتخارات ملی از آنها جدا نا پذیر گشت و دُمبک زدن و بیانیه دادن آنها با عربی جلو چند شیخک بی سواد و جانی، نشان دهنده وابستگی و اطاعت کورکورانه این رهبران ساخت پاکستان، ایران و ردا داران عربی به اصل شان بود، که بعد از مدتی کوتاه پرابلم های ناشی از این وابستگی ها بروز و باعث جنگ های خانگی گردید. از اسلام چندین اسلام به وجود آمد و هر کدام برای تثبیت به حق بودن اسلام نوع خود شان، از هیچ نوع جنایت دریغ نکرده و کشتن هم نوع و هموطن افتخار شان بود.

نا گفته نماند که درین جریانات زد و خورد ها میراث خواران استعمار شوری آنوقت هم در صف آرائی یک نوع اسلام به ضد اسلام طرف مقابل تبارز نموده و تجربیات آدم کشی و جنایات دوران حاکمیت خود را بار دیگر به دفاع از یک گروپ آدمکش به ضد جانیان دیگر، در عمل پیاده میکردند تا باشد در صورت پیروزی گروهی که آنها حمایت شان میکنند، به اوشان اندکی امتیاز داده شده و از غارت مال و دارائی ملت چیزکی نصیب آنها هم گردد و در نتیجه بعد از مدتی این راکت پرانی ها، کشت و کشتار، چور و چپاول ارمغان جنگ های داخلی فقط سرک ها و تعمیرات مخروبه و گلوله خورده و باغ های ازبین رفته و دنیائی از کلوخ و سنگ پاره ها بود. و کشتن ده ها هزار از هموطنان بی گناه و بی دفاع، تجاوزات به مال و ناموس مردم و غارت چنکیز مآبانه جنابان رهبران جهادی و پیشوایان اسلام افتخار آنها گشت و در هر جا که سرو کله یکی دو تا مطبوعاتی پیدا میشد این افتخارات با علاقه و دلچسپی خاصی انعکاس پیدا میکرد.

جنرالان خلقی و پرچمی تحصیل یافتگان و بقایای این حزب گمراه و خابن به ملت در حالیکه تجربیات زیادی از آدم کشی ها و جنایات فرزندان صدیق این وطن داشتند و در یکی از صفوف یکطرف ازین آدم کشی ها قرار داشتند کار فاتحانه ای نتوانستند انجام دهند همچنان در سطح شهر کابل چند پادشاهی به وجود آمده بود که قلمرو حکم شان در چند صد متری یا چند هزار متری خلاصه میشد و زندگی شبانه روزی شان دربین وسایل نقلیه جنکی و ملکی و خیابانهای شهر بدون تعمیر بود. خواجه نین ربانی در تخت ارگ دودسته به چوکی چسبیده فقط همان حدود را میخواست نگه دارد و مجبور هم بود چون جای دیگری در داخل کشور نداشت.

این گروه ها که چنان وحشیانه با هم می جنگیدند در طول موجودیت سیاسی، دنباله روانه و اطاعت گرانه خود چندین بار، چند گروپ برای سر نگرانی طرف مقابل باهم متحد شده و جبهه ائتلافی را به وجود آوردند و بعد از کمی پیشرفت آنها شکستانده و با جناح دیگری ارتباط میگرفتند تا باشد که با قربان ساختن بیشتر از مردم فدائی و شریف ما، آنها به قدرت سیاسی رسیده و وسیله خوشنودی باداران بیگانه شانرا فراهم سازند. این وضع تا موجودیت گروه های بی شعور و جاهل طالب به ابتکار انگلیس و امریکا در چوکات هدایات و رهبری "آی.اس.آی" پاکستان و تمویل بودجه مصارف شان از پول شیخک های عرب به چپاول باقیمانده خاک، سنگ و کلوخ وطن ما دوام داشت.

این جنایت کاران که در ابتداء به شکل نا منسجم از سپین بولدک وارد شدند و از خستگی مردم شریف ما از جنگ‌های داخلی و برادر کشی بهره برداری نموده که آهسته آهسته جنرال‌های خلقی و پرجمی، ملا‌هایی که از چوکات بندی گروه‌های مسلح بیرون مانده بودند و تعداد زیادی از رهن‌ها و دزد‌های حرفه‌ئی به آنها ملحق شدند. آنوقت بود که نیروهای مسلح و افراد "آی.اس.آی" پاکستانی انسجام و رهبری آنها را به عهده گرفته و به تعقیب آن به هزاران دزد و آدمکش کشور‌های عربی، چینی، ترکمنی، ازبک، پاکستانی و غیره در صف بندی آنها تحت شعار (کابل باید بسوزد) داخل خاک ما شده و شروع نمودند به عملیات خانمانسوز و جنایاتی که شاید چنکیز و علاءالدین تعجب کرده باشند .

گرداننده این عملیات "آی.اس.آی" تحت رهبری مستقیم "سی.آی.ای" امپریالیسم جهانخوار امریکا بود. گروه‌های نام نهاد اسلامی داخلی جهادی به اساس هدایات بادران شان از جنگ با طالب‌ها شانه خالی کرده و فرار را بر قرار ترجیح داده و رهبران آنها به جاهائی که وابسته بودند، تشریف فرما شده و جان به سلامت بردند و ملت را بی دفاع گذاشتند.

طالبان‌ها هم شروع به فتوحات نموده و غرب و شمال کشور را در مدتی خیلی کم فتح نمودند و اولین پیام تبریکی "ظاهر شاه" توسط جناب استاد پروفیسور "ستار سیرت" نسبت کشتار بیرحمانه مردم شریف مزار و حومه به ملا "عمر" رهبر نام نهاد شان ارسال و کشور‌های عربستان، امارات متحده عرب و پاکستان آن، دستگاه جنایتکاران مزدور مخلوق خود را که یک آدم بیچشم و روی بی حیا به نام ملا "محمد عمر" آخذ یک چشم به اصطلاح در رأس آن قرار داشت، به رسمیت شناختند و جناب محترم پروفیسور استاد ربانی به تا جکستان، خلیلی، کریمی، محقق و چند آیت الله و حجة المسلمین دیگر به ایران، جناب ستر جنرال دوستم به ترکیه، قانونی به انگلستان و عبدالله به هندوستان؛ خلاصه هر کی به هر جائی که بستگی و پیوند داشت، رفتند تا مبادا از گرد و خاک موجود، صحت شان خراب و مزاج نازک آنها ناراحت گردد و منتظر نشستند تا ملت عذاب دیده و رنج کشیده ما یک بار دیگر زمینه بر گشت و قدرت نمائی شانرا مساعد سازند.

خوب ازینکه این وحشی‌ها بعد از گرفتن قدرت چه کار‌هایی نمودند. از انداز مگیری ریش هموطنان ما تا مجازات زنان مظلوم کشور و منع تحصیل و کار برای آنها و صد‌ها ظلم دیگر که به همه معلوم است، رسید نوبت کنفرانس بین و همه ما شاهد دولت ساختن بودیم و دیدیم که بادران امپریالیستی شان چه نوع دولتی را از افراد نامتجانس ترکیب و به پایبندانه و تا امروز آنها بر اریکه قدرت نگهداشته‌اند و آنها یعنی کشور‌های استعماری که خود را وارثین باشندگان این سرزمین می‌پندارند با چشم بندی‌های محسوس خود مردم ما را فریب داده و به قهقراای جهنمی رهنمود شده و میشوند و چنین دولتی را که از هیچ نوع پشتیبانی مردمی برخوردار نیست و ترکیبی است از جمیع افرادخاین به ملت، وطن فروشان و بیگانه پرستان و این کشور مستقیماً از طرف قوای استعماری امریکائی و اروپائی اشغال شده و تمام ممالک به شمول کشور‌های صادر کننده دین و منفعت جو بر ما تحمیل نموده و آنها به رسمیت هم شناخته‌اند .

ما بیگانه ایم یعنی در سر زمین و ملک آبائی خود.

هم وطن من!

ببین همبستگی جهانی را در چپاول من و تو، در تاراج هستی و دار و ندار این وطن، در از بین بردن هویت و غرور ملی ما؟ اگر کمی دقت کنیم به سادگی خواهیم دید که چرا من و تو در وطن خود بیگانه ایم؟ برای اینکه من و

تو خود را نشناخته و از قدرت خود بی خبر هستیم. فکر میکنم ترسیم این صحنه کمی خجالت آور خواهد بود که ببینیم کرزی، سیاف، مجددی، عبدالله، قانونی، عطا، محسنی، محقق، خلیلی، فهیم، گیلانی، احدی، اکبری، ربانی، صدیق چکری، جبار ثابت، فاروق وردک، سلام راکتی، سلام ضعیف، مولوی متوکل، ملا عمر، گلب الدین، حضرت علی، یاسینی و چند برادر (خادمین حر مین) دیگر مثل شان با علمی، بابہ جان، کبیر رنجبر، منگل، تنی، گلاب زوی، اتمر و چند وطن فروش دیگر (خدمتگاران کرملین) باهم نشستہ و روی سرنوشت من و تو با اجازه اجنبی ها با موجودیت فزیکتی بادران شان تصمیم میگیرند. و من و تو نا خود آگاه تماشاگر و دنباله رو شان هستیم؟

حالا هیچ نوع اختلافی در بین شان نیست. نمایندگان اسلام و پابوسان شوروی شب و روز باهم مشغول میگساری و چانه زدن رفیقانه روی حاکمیت بر من و تو و سرنوشت ما هستند. بادران استعماری شان باهم اختلاف ندارند فقط اختلاف شان همانقدر بود تا بر ما و سرنوشت ملت ما توسط نمایندگان خود حاکم شوند و هر کدام آنها به نوعی سهم و اندازه مداخله خود را میشناسد فقط من و تو سهمی نداریم؛ اصلاً موجودیت ما در خطر است و ما قربانی خوشباوری های خود هستیم.

وقیحانه تر اینکه نمایندگان استعمار چنان ما را در خرافات پبچانیده و جرأت حرکت انقلابی و طغیان را هم از ما سلب نموده اند که من و تو، نه تنها عمل انقلابی نمیخواهیم انجام دهیم، فکر میکنیم فضیلت های انسانی ما را هم از ما گرفته اند که تکان خوردن ما را مشکل ساخته است و ما توجهی به آن نداریم.

هموطن اگر خود را نیابیم خوب و بد خود را، دوست و دشمن خویش را تشخیص ندهیم و از هویت و حیثیت ملی خود به دفاع بر نخیزیم یقین داشته باش که ما در سرزمین خود، در سرزمین غرور و افتخار بیگانه خواهیم بود و تا زنده باشیم شرمسار ملت و نسل های بعدی بود و شاید یک وقتی متوجه شویم که خیلی ها دیر باشد و آنوقتی خواهد بود که یکی ما قرآن به دست در مسجد و دیگری پشت سفارت شوروی و گروهی هم زیر پای سربازان امریکائی و اروپائی لمیده دست تضرع با چشمان گریان به آسمان بلند خواهیم نمود و کسی نخواهد بود به فریاد ما برسد و به ناله های شرمگین و خجالت آور ما کسی گوش نخواهد داد در خاک خود با ما مثل بیگانه ها رفتار خواهد شد.

هموطن! بیا تا دیر نشده خود را، هویت ملی و غرور انسانی خود را در یابیم و در راهی گام گذاریم و کاری در راه آزادی خود و رهائی مردم از چنگال این قدرت های مصنوعی انجام دهیم و با شکست زنجیر های بردگی و اسارت بیگانگان و خود فروختگان بی آبرو، ثابت سازیم ما هم انسانیم و در جهت به وجود آوردن جامعه انسانی قدرت داریم تا باشد با انجام یک وظیفه وجدانی حد اقل از خجالت در مقابل تاریخ پر افتخار خود و نسل های آینده بیرون شویم.